مهرباني، واجب‌تر از نان شب

29 مرداد 1401

در يك دور همنشيني، رفقا قرار گذاشتند كه هر كس پنج نفر از كساني كه بيشترين تاثير را بر زندگي‌شان گذاشته، نام ببرد. دليل تاثير و نتايجش را هم بگويد و البته اين افراد موثر نبايد مادر، پدر، خواهر يا برادر باشند. بازي جالبي از كار در آمد، به ويژه دلايل و نتايج تاثير آن افراد بر زندگي رفقاي حاضر در مجلس شنيدني بودند. نوبت من در ميانه كار بود. در ذهنم مشغول كاويدن بودم كه چه كساني به جز نزديكانم، تاثيري زندگي‌ساز بر حيات من گذاشته‌اند و شايد سرنوشت و سلوك و راه و روش من را در زندگي تغيير داده‌اند؟ هر كدام از ما بسته به علايق و البته معاشريني كه داريم، تاثير مي‌گيريم و لابد متقابلا بر ديگران تاثير مي‌گذاريم. گاهي خواندن كتابي، غزلي، مقاله‌اي يا ديدن فيلم و گوش سپردن به موسيقي يا خطابه‌اي، درهايي را روي آدمي مي‌گشايد و سبب تحول دروني و بيروني مي‌شود. اما به نظر من بيشتر از همه اينها معاشرت و نشست و برخاست با افراد است كه بر روح و ذهن و رفتار و كردار شخص تاثير مي‌گذارد.

همان چند لحظه كافي بود كه به ياد آدم بسيار عزيزي بيفتم كه اگرچه مدت زمان آشنايي و همنشيني با او برايم بسيار كوتاه و فقط سه سال بود اما حرف‌ها و مهم‌تر از آن، كردارش، تاثيري بر من گذاشت كه امروز پس از بيست و چهار سال هنوز برايم زنده است. **داستان به اين قرار بود:** من براي اجراي يك پروژه عام‌المنفعه، به تشكيلاتي فرهنگي اجتماعي مراجعه كردم. آقاي حسين كيهاني رياست آن مجموعه را برعهده داشت. ما پيش از آن هيچ آشنايي با هم نداشتيم، طرح من را پيش چشمم مطالعه و براي اجراي آن ابراز علاقه كرد. من و رفقايم در اوج جواني بوديم و آن سال‌ها هم، زماني بود كه همه مي‌خواستند كاري براي ميهن انجام بدهند بي‌آنكه به دستمزد و عاقبت و سختي‌هاي كار و گرفتن عنوان و صندلي و... فكر كنند. پس كار به راه افتاد. كيهاني به ما اعتماد كرد و ما هم‌قسم شديم كه پاسخ اعتمادش را با بهترين عملكرد ممكن بدهيم. از عاقبت كار كه به كجا كشيد مي‌گذرم چون اقتضاي مديريت پرشور و جوان، به ويژه در آن سال‌ها توفندگي بود. با نيروي تمام جلو مي‌رفتيم و از درافتادن با افراد و موانع هم ابايي نداشتيم. گاهي كار به داد و فرياد و عربده‌كشي هم مي‌رسيد! در اين هنگامه‌ها و ناراحتي‌ها و معركه‌هاي به‌پا شده از خشم و ناپختگي و جواني ما بود كه او وارد مي‌شد. آرام و با لبخندي بر لب. در كمال آرامش. با لحني مودبانه و متين، من را به مهرباني و محبت مي‌خواند. عين گفته‌اش در گوشم طنين‌انداز است، مي‌گفت: «برخورد چكشي كردن هيچ گرهي را باز نمي‌كند. فقط محبت...» و خودش چنين مي‌كرد. ساليانی بايد مي‌گذشت تا من به عمل كردن به همين جمله برسم و تلاش كنم كه راه و رسم زندگي‌ام را بر همين پايه بگذارم. اندك اندك فهميدم مودبانه و مهربانانه با مردم حرف زدن چه معجزه‌اي مي‌كند.

مهرباني كردن بيش از آنكه بر ديگران تاثير داشته باشد، روح و روان خود آدمي را تلطيف مي‌كند و احوالش را خوش مي‌كند. كيفيت زندگي با همين مهرباني كردن‌هاي ساده بالاتر مي‌رود. نه با پول و نه با هيچ چيز ديگر نمي‌توان كيفيت و رضايتمندي را براي زندگي خريداري كرد. فقط لذت محبت كردن و در پرتو محبت و مهر ديگران قرار گرفتن است كه احوال انسان را عميقا خوش مي‌كند، زندگي را لطيف و خواستني مي‌كند. امروز اين مهرباني كردن‌هاي كوچك بي‌هزينه، لبخند زدن و تعارف كردن و مقدم

داشتن ديگري بر خود، گذشت كردن از خطاي رانندگي يك همشهري در خيابان، سفره‌اي به سادگي و درويشي پهن كردن و دور هم نشستن گل گفتن و گل شنيدن و به روزگار نامراد خنديدن، براي ما از نان شب واجب‌تر است. امروز بيش از آنكه به خوراك جسم نياز داشته باشيم، نياز داريم به هم مهرباني كنيم و از يكديگر محبت و مهر بگيريم.

خدا حسين كيهاني را ـ هر جا كه هست ـ در سلامتي و مهر و محبت و عشق غوطه‌ور سازد، سعي كردم در سال‌هاي بعد هر جا اگر خيري كردم و مقبول درگاه خداوندي افتاد، سهم او را در آن به ياد داشته باشم.

نيوشا طبيبي گيلاني